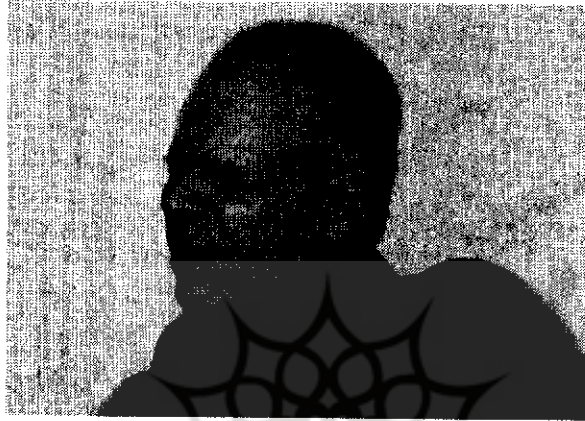


نگاهی به کنش‌ها و واکنش‌ها

لطف‌الله میثمی



ملی شدن نفت و خلع بد، که مورد تأیید عامه مردم اعم از شهر، روستا، روشنفکران و روحانیون قرار گرفت، در واقع چیزی جز احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت نبود. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ خبرگان منتخب مردم، مرحوم امام و چند مرجع و ۴۵ مجتهد دینی، مشروعیت قانون اساسی جمهوری اسلامی را با امضای خود پذیرفته و برای تصویب نهایی به رأی مردم گذاشتند و حتی یکی از وظایف روحانیت را حفاظت و صیانت از قانون اساسی دانستند. و برای این کار شورای نگهبان قانون اساسی را بنیان گذاشتند. پس از استقرار نظام، ایجاد تحول در قانونگذاری با توسل به احکام ثانویه از طریق اکثریت نسبی و حتی اکثریت مطلق یعنی دو سوم نمایندگان منتخب مجلس شورای اسلامی نیز با مخالفت شورای محترم نگهبان روبه‌رو شد. از این رو بود که در سال ۱۳۶۶ انقلاب دومی رخ داد و آن این بود که مرحوم امام اعلام کردند که احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی و فرعی رساله‌های رایج اولویت دارد و در این راستا بود که قانون اساسی ثمره انقلاب به صورت رساله اجتماعی امام تلقی شد که این مطلب را می‌توان در آخرین پاسخ نامه آن مرحوم به نمایندگان مجلس شورای اسلامی ملاحظه کرد. ده سال بعد، در دوم خرداد ۱۳۷۶ حماسه‌ای رخ داد که ویژگی اصلی آن حماسه، شعار قانونگرایی، یعنی بازگشت به انقلاب و ثمره آن یعنی قانون اساسی بود.

در یکصد و پنجاه سال اخیر، نواندیشان دینی تلاش فراوان کردند تا با الهام از قرآن نشان دهند که فرد فرد انسان‌ها بسا خدای خالق ارتباط مستقیم داشته، حق انتخاب و تعیین سرنوشت خود را دارند، تا دین را از انحصار متولیان که ارتباط مستقیم مردم با خدا و حق تعیین سرنوشت را برای مردم قبول ندارند آزاد کنند. این نواندیشان به نقد دیدگاه‌های ثبات‌گرا و مغایر تحول و پیشرفت پرداختند و نشان دادند که این نگاه‌ها با ارزش‌های دینی مناسبت و موافقت ندارد. این دیدگاه پیش از انقلاب مشروطیت حاکم بود و مدعی بودند با وجود روحانیون و نظام آموزشی مبتنی بر احکام فرعی و فردی و حلال و حرام‌ها نیازی به قانون اساسی نیست^(۱) و سرنوشت ملت را یا حاکمان دولتی یا متولیان دینی تعیین می‌کردند. اما در انقلاب مشروطیت این نگاه کم‌رنگ شد. بدین معنا که بخش اعظم روحانیت از قانون اساسی انقلاب مشروطیت حمایت کردند و بر قانونگرایی صحه گذاشتند. بدین سان قانون اساسی و قانونگرایی جایگاهی در اسلام و بین مسلمانان مبارز پیدا کرد و برای نخستین بار اندیشه‌ای سازمان‌یافته، نهادینه شد. ارزش‌های دینی و فقهی به صورت قانون و حقوق که پدیده‌ای مدرن و نو نیز بود درآمد، به طوری که دینداران اعم از ثبات‌گرا و تحول‌خواه، لائیک‌ها، آزادیخواهان، استقلال‌طلبان و... همگی این ثمره انقلاب و وفاق ملی را پذیرفتند. براساس این سند، ملت حق تعیین سرنوشت خود را پیدا کرد. نهضت ملی ایران و قانون

نهال انقلاب، قانون اساسی و «اولویت دادن به احکام اجتماعی»، در حماسه خرداد ۱۳۷۶ به بار نشست و درخت سایه گسترتری شد. در این باره مرحوم آیت الله آذری قمی که دو دوره ریاست جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را به عهده داشت طی رساله مختصری بدین مضمون گفت: «دوم خرداد بحرانی بود که بحمدالله رفع و به نقطه عطفی تبدیل شد؛ از یک سو اجماع فقها، نامزدی را تأیید می کرد و از سوی دیگر آرای مردم بر نامزد دیگری تعلق گرفت. مقام رهبری به مقتضای ولی فقیه بودن می بایستی اجماع فقها را تأیید، ولی در عمل، آرای مردم را تنفیذ کردند که این پیروزی قانون اساسی بر فقه سنتی و غیرسیاسی موجود بود.» پس از رحلت امام در سال ۱۳۶۸ بسیاری، از جمله کسانی که موسوم به خط امام بودند، برای ورود به مجلس چهارم از سوی شورای محترم نگهبان رد صلاحیت شدند. به دنبال آن در پایان مجلس چهارم اعضای شورای نگهبان بر قانونی صحه گذاشتند که آنها را از جایگاه قانونی نظارت به فاز اجرا می کشاند و در راستای آن دیری نگذشت که برای اجرای این کار به سیصد هزار ناظر احتیاج پیدا شد. این قانون، نظارت استصوابی نام داشت که نقطه عطفی در سیر قانونگذاری بود و مخالفت تعدادی از علمای اعلام، قانوندانان و یاران مرحوم امام را برانگیخت که هنوز هم این مخالفت ها ادامه دارد و معتقدند این قانون برخلاف نص قانون اساسی و موازین اسلامی است.

از آنجا که فقهای شورای نگهبان قانون اساسی ادعاهایی دارند و خود را به عنوان نماد روحانیت، مسئول نظارت بر وجهه اسلامی نظام، قوانین و انتخابات می دانند، با همین منطبق نظارت استصوابی، برای انتخابات که مصداق حق مردم در تعیین سرنوشت خویش و وجهه جمهوریت نظام است تعیین تکلیف می کنند، برای ورود به مجلس پنجم دامنه رد صلاحیت ها را گسترده کردند تا آنجا که در انتخابات مجلس هفتم قریب ۴۰۰۰ نفر را رد صلاحیت کردند. دامنه رد صلاحیت ها برای ورود به مجلس هشتم آن چنان گسترده شد که حتی اعتراض جناح های موسوم به راست دیروز و اصول گرای امروز را برانگیخت.

در واکنش به این روند، امروز برخی از متفکران مسلمان - که در اسلامیت آنها شکی نیست - راه برون رفت از این مشکل را در سکولاریسم و جدا کردن حوزه دیانت از سیاست و حاکمیت می شمارند. چنانچه در سال ۱۳۷۳ در مراسم هفتم درگذشت مهندس بازرگان، گوینده محترم از این که برخی دین را سوپرمارکت دانسته و انتظارات زیادی از آن دارند انتقاد کرده و اعلام کرد بایستی حوزه دین از دیگر مسائل تفکیک شده و سیاست را به سیاستمداران و دین

را به دینداران بسپاریم. چندی بعدی یکی از صاحب نظران نیز به چنین موضوعی اشاره کرد و آن را به صورت راهبردی تری در آورد و بدین مضمون گفت: «ما متولی جمهوریت نظام هستیم و روحانیت متولی اسلامیت آن.» از این اظهارات چنین برمی آمد که مسئولیت حوزه دیانت انحصاراً به روحانیت سپرده شود. از این اظهارات این تفکر بر این باور است که اگر روحانیون از عرصه سیاسی کناره گیری کنند و صرفاً به مسائل دینی که در تخصص آنهاست بسنده کنند همه مشکلات حل خواهد شد.

اما در عمل دیدیم این دیدگاه به مشروعیت بیشتر نظارت استصوابی انجامید، چرا که شورای نگهبان از موضع قانونی، دینداری و روحانیت با حذف عناصر زیادی که حتی از مقامات مسئول طی این ۲۹ سال پس از انقلاب بودند، رکن جمهوریت نظام را تضعیف کرد. سکولاریسم بر دو مؤلفه تأکید دارد: ۱- علمی کردن دین، ۲- دنیایی کردن دین. پروژه علمی کردن دین امری مصادره به مطلوب است، چرا که قرآن نه تنها ضد علم نیست، بلکه علم آفرین و تفکر برانگیز است؛ روش تحقیق و متد شناخت ارائه می دهد و بسایری آن می توان به نوآوری و تولید دانایی دست یافت (علم آفرینی قرآن، چشم انداز ایران، شماره ۲۷)

همچنان که دنیایی کردن دین هم گام نوظهوری نیست. دین در ذات خود مخلوق خدا و امر بشر و یا راهنمای عمل بشر است. بشری به نام محمد بن عبدالله (ص) این کلام و پیام الهی را نه تنها قرائت و فهم کرده، بلکه اجرا نیز کرده و تحقق داده و عینیت آن شده است (حدیث ثقلین)؛ به این باور هم رسیده که ذات خدا را نمی توان شناخت و علم بشر نسبی است و با علم خدا تفاوت دارد.

بنابراین دین ما، هم علمی است و هم دنیایی و مجموعه ای است راهنمای عمل و منظورمند؛ عملی ملهم از مبدأ و معاد. با این وصف می بینیم سکولاریسم به راهبردی می انجامد که با ویژگی های جامعه ایران مطابقت ندارد. گذشته از این، وقتی حوزه ها را تفکیک کرده و برای دین، متولی قائل باشیم و این مقام را انحصاراً به روحانیت و در عمل به شورای نگهبان واگذاریم، روند حذف نیروهای حتی وفادار به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی گسترده تر خواهد شد. گذشته از اینها، امروزه نه تنها سکولاریسم در دنیای غرب نیز کارایی خود را از دست داده و بنیانگذار آن، دیدگاه خود را نقد کرده است (دین و سکولاریسم، محسن کدبور، چشم انداز ایران، شماره ۳۲)، بلکه در جامعه ما این دیدگاه به روندی می انجامد که با روند شکوفایی نواندیشی دینی در صد و پنجاه سال گذشته متفاوت است. حال آیا به دلیل عملکرد غیر هماهنگ

با مصلحت مردم و نظام برخی مصادر امور، باید این سیر پیشرفت را رها کرده و بار دیگر دیانت را به دست متولیان بسپاریم تا آنها از موضع قیمومیت برای مردم تعیین سرنوشت کنند؟

رشد تفکر سکولاریسم بیش از آن که از تجربه تاریخی جامعه ما برآمده باشد بیشتر واکنشی است نسبت به کنش‌هایی که امروزه به نام دین در عرصه اجتماعی و سیاسی اعمال می‌شود. برخورد صوری با این جریان، چنین ذهنیتی را ایجاد می‌کند. اما اگر به عمق مسئله توجه کنیم در می‌یابیم که در نسبت این عملکردها و کنش‌ها با دین و خدا باید تردید کرد و فاصله ادعاها تا واقعیت را روشن نمود.

امام صادق (ع) می‌گوید: «نحن ابناء الدلیل»، ما فرزندان دلیل و برهان هستیم؛ و خداوند به جای تحکم و تحمیل امر خویش به مخالفانش، برای محاجه و استدلال در برابر آنها اعلام آمادگی کرده و از آنها می‌خواهد برای دفاع از عقاید خود برهان و دلیل بیاورند، (بقره: ۱۱۱، انبیاء: ۲۴، نحل: ۶۴ و قصص: ۷۵)، همچنین قرآن به پیروان خود دستور می‌دهد از چیزی که بدان علم و دانایی نداری دنباله روی نکن (اسراء: ۳۶)، فقهای شورای نگهبان در برابر سلب حق مشارکت دیگران در انتخابات، حاضر نیستند پاسخگو باشند. دیدگاهی در خطبه‌های نماز جمعه اعلام می‌کند هیچ نیرویی بالاتراز ما نیست و قوه قضاییه هم حق ندارد در برابر شکایات از ما بازخواست کند. این رویه نه در جهت منافع ملی و انسجام ماست و نه برای این بزرگان مفید بوده و عاقبت به خیری خواهدداشت و جامعه ما را به بن‌بست می‌کشاند. در تاریخ معاصر، ما شاهد انحراف تدریجی نیروی مبارزی بودیم که زندان هم رفته و زجر کشیده بود.

مسعود رجوی به اعضای تشکل و هواداران خود می‌گفت شما همه باید به من پاسخگو باشید، اما من فقط به خدا پاسخگو هستم، چرا که من مسئول همه شما هستم و من مسئولی جز خدا ندارم. این رویه، هم موجب قرار گرفتن وی در چاه استراتژیکی بود که هر روز عمق آن بیشتر می‌شود و هم ضایعات و هزینه‌های هنگفتی بر جامعه و کشور ما تحمیل کرد. چرا ما از مولایمان علی (ع) نیاموزیم که با همه عظمتش می‌گفت من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم و از مردم می‌خواست که از گفتن حق در برابر او باز نایستند. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، جعفر شهیدی، ص ۲۵۰).

پایبندی به قانون

زمانی یکی از فقهای شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه گفتند تک تک مواد قانون اساسی مشروط به

اصل ۴ آن است که می‌گوید قوانین باید با موازین اسلامی مطابقت داشته باشد. موازین اسلامی هم مشروط به فهم ۶ فقیه شورای نگهبان است. از ایشان و همفکران ایشان باید پرسید اگر منظور فهم حوزوی و فقهی این آقایان است که در حوزه فقه، مراجع عظام بر این کار اصلح‌تر و مشروع‌ترند.

از سوی دیگر تک تک مواد قانون اساسی در مجلسی به تصویب رسید که ۴۵ مجتهد در آن حضور داشتند و بنیانگذار جمهوری اسلامی و چند مرجع تقلید دیگر نیز بر آن صحه گذاشتند. چگونه آقایان به خود اجازه می‌دهند اعتبار و مشروعیت این قانون را منوط به فهم خود نمایند؟ ضمن این که فهم فقهی نیز ضوابط و اصولی دارد و میلی و سلیقه‌ای نیست و قابل تخطئه، نقد و بررسی است. اساساً مشروعیت جایگاه شورای نگهبان به همین قانون اساسی است و طبق همین قانون، وظیفه اصلی این شورا صیانت از قانون اساسی می‌باشد. اگر آقایان به روند قانون‌گرایی تسلیم و در عمل به قوانین ملتزم باشند، طبعاً مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس شورای اسلامی نیز برای آنها حجت خواهد بود. طبق همین مصوبات برای احراز صلاحیت کاندیداهای مجلس شورای اسلامی کافی است از ۴ منبع رسمی مربوطه استعلام شود و در صورت نداشتن منع قانونی، همه افراد حق کاندیدا شدن را دارند. بقیه کار به عهده مردم است که صلاحیت‌ها را تشخیص دهند و صالح‌ترین‌ها را انتخاب کنند. اما اگر شورای نگهبان به جای مردم تصمیم بگیرد و دایره انتخاب مردم را چنان محدود کند که اصل آزادی انتخاب و حق تعیین سرنوشت مردم زیر سؤال برود این عمل آشکارا مغایر اصل ۵۶ قانون اساسی و مطابق آن نافی اراده الهی است: «اصل پنجاه و ششم: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قراردهد»

در همین زمینه رهبر فقید انقلاب در شهریورماه سال ۱۳۶۳ در جمع اعضای شورای نگهبان همین نکته را به آنان متذکر شدند که فقهای شورای نگهبان خود باید تابع قوانین موجود باشند: «شما روی مواضع اسلام قاطع بایستید، ولی به صورتی نباشد که انتزاع شود شما در همه جا دخالت می‌کنید. صحبت‌های شما باید به صورتی باشد که همه فکر کنند در محدوده قانونی خودتان عمل می‌کنید نه یک قدم زیاد نه یک قدم کم در همان محل قانونی وقوف کنید.» (صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲)

همین اختلاف در سال‌های پیش از آن در زمان تدوین قانون کار پیش آمده بود. در آن زمان می‌خواستند قانون کار را بر اساس رساله‌های عملیه تدوین کنند، در حالی که با مناسبات اقتصادی و اجتماعی روز همخوانی نداشت. به همین جهت مورد مخالفت دولت و رهبرانقلاب قرار گرفت. گذشته از این که امام خمینی سال‌ها پیش از انقلاب در درس‌های ولایت فقیه خود به نقد همین رساله‌ها پرداخته و در باره نقص آن گفته بودند که «برای این که به دوری حوزه‌های علمیه از آموزه‌های قرآنی پی ببرید کافیست به تفاوت رساله‌های عملیه با قرآن بنگرید که به کلی متفاوت است.» (کتاب ولایت فقیه، ص ۷ و ۸)

اما آقایان همچنان بر این گونه تفقه پای فشردند. تفقهی که مبنا و کلید فهم قرآن و سنت را نظام آموزشی مبتنی بر منطق یونانی - غربی ارسطو می‌داند و تا فهم قرآن از آن فیلتر نگذرد نزد آقایان مشروعیت ندارد. در حالی که گذشته از ایرادات اساسی به انسجام این منطق، رهبرانقلاب نیز در سخنرانی‌هایشان اشاراتی به این موضوع داشتند. همان‌طور که در دی‌ماه ۱۳۶۲ به مناسبت میلاد پیامبراکرم در این باره گفته شد: «اشخاصی که قبل از اسلام بودند در عین حال که اشخاص بزرگی بودند مثل ارسطو و امثال او، مع ذلک وقتی کتاب‌های آنها را ما ملاحظه می‌کنیم بویی از آن چیزی که در قرآن کریم است در آنها نیست.» (صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۶۰، تاریخ ۱/۱۰/۱۳۶۲)

بر همین اساس ایشان در اواخر عمرشان اشاراتی به دو نوع عقل و دو نوع شرع کردند، عقل و شرع حسینی و عقل و شرع غیر حسینی که حکایت از این می‌کرد که با یک متد عقلی، ما به نوعی استنباط شرعی و دینی می‌رسیم که با متد دیگر متفاوت و بلکه مغایر با یکدیگرند. (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۸۶، پیام حج ۱۶/۵/۱۳۶۵)

اما متأسفانه فقهای محترم شورای نگهبان این سخنان را جدی نگرفته و همچنان بر راه خود پای فشردند. به این مسئله اساسی توجه نشد که وقتی اختیار عقل و تدبیر خود را به چارچوب‌های من دون‌اللهی، مادی و غیرقرآنی ارسطویی و یونانی بدهیم، طبیعی است نیازی به قرآن احساس نخواهیم کرد و بی‌جهت نیست که درس قرآن در میان دروس فقهی رسمیت نداشت و یک فقیه بدون تفقه در کلیت قرآن به استنباط احکام الهی می‌پرداخت. در این زمینه مرحوم علامه طباطبایی گفته‌اند: «علوم حوزوی به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که به هیچ‌وجه به قرآن احتیاج ندارند، به طوری که شخص متعلم می‌تواند تمام این علوم را از صرف، نحو، بیان، لغت،

فقهای محترم شورای نگهبان خود را متولی و جبهه اسلامی نظام می‌دانند اما در عمل، اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها را راهنمای عمل خود قرار می‌دهند. در حالی که این رویه در دوران حیات امام خمینی به بن‌بست رسید و در بهمن ماه ۱۳۶۶ منجر به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام گردید، تا مسائلی که میان مجلس و شورای نگهبان اختلاف است و مجلس بر نظر خود پافشاری کرده و حکم شورای نگهبان را قابل اجرا نمی‌بیند، مجمع تشخیص مصلحت نظام بتواند نظر نهایی را بدهد.

این درحالی بود که امام خمینی قبل از آن تلاش کرد مسئله توسط خود شورای نگهبان حل شود و آنها خود با در نظر گرفتن مصالح مردم و نظام حکم کنند اما چنین نشد. ایشان در پاسخ به نامه آقای محمدعلی انصاری در دهم آبان سال ۱۳۶۷ بر این که در مسائل حکومتی باید باب اجتهاد همیشه باز باشد تأکید کردند و گفتند: «همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست.» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹)

در شرایطی که امام خمینی صلاحیت مجتهدینی را که اولویت احکام اجتماعی بر احکام فردی و مصالح جامعه را تشخیص نمی‌دهند در حوزه حکومت و جامعه مردود می‌شمرد، اما همچنان آقایان بر مواضع خود پافشاری کرده و تشکیلات خود را گسترش دادند. امام خمینی دو ماه بعد این نکته را صراحتاً به اعضای شورای نگهبان تذکره دادند و جای این پرسش خالی ماند که چرا فقهای محترم به این تذکرات مشفقانه وقعی نگذاشتند. امام خمینی در پیامی به اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام که فقهای محترم شورای نگهبان نیز از آن جمله بودند گفتند: «تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت فلسفه عملی برخوردار با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد.» (صحیفه نور،

حدیث، رجال، درایه، فقه و اصول فراگرفته به آخر برسند و آن گاه متخصص در آنها بشود و ماهر شده در آنها اجتهاد کنند، ولی اساساً قرآن نخواند و جلدش را هم دست نزنند.» (ترجمه فارسی تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱۷)

آیت الله جوادی آملی نیز بدین مضمون گفته اند: «آنچه در حوزه های علمیه آموزش می دهند نه تفقه فی الدین، بلکه تفقه فی العلوم است؛ علم بیان، علم اصول، علم منطق، علم صرف، علم نحو...»

به گفته آیت الله مطهری اساساً آنچه به نام فقه در حوزه های علمیه ما جاری است با آنچه با عنوان تفقه در دین در قرآن آمده است متفاوت است. این فقه از آن منظور اولیه در طی قرون فاصله گرفته است:

«تفقه در دین که مورد عنایت اسلام است شامل همه شئون اسلامی است. اعم از آنچه مربوط است به اصول اعتقادات اسلامی و جهان بینی اسلامی، و یا اخلاقیات و تربیت اسلامی و یا اجتماعیات اسلامی و یا عبادات اسلامی و یا مقررات مدنی اسلامی و آداب خاص اسلامی در زندگی فردی و یا اجتماعی و غیره. ولی آنچه در میان مسلمین از قرن دوم به بعد در مورد کلمه «فقه» مصطلح شد قسم خاص است که می توان آن را «فقه الاحکام» یا «فقه الاستنباط» خواند.» (مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳، انتشارات صدرا، بی تا، ص ۷)

توحید

فقه های محترم شورای نگهبان که با همین تفقه در علوم به خود حق می دهند درجه دیانت افسراد را تعیین نمایند بر آموزش هایی تکیه دارند که از منظر اسلام نیاز به تأمل دارد. در این آموزش ها از طریق براهین عقلی ارسطویی می کوشند خدا را اثبات کنند، در حالی که مطابق قرآن، شیطان که رأس همه معاندین، ملحدین، منافقان و کافران است به وجود خدا و خالقیت او اذعان دارد (خلقتنی من نار). آنها به جای تحقق صفات خدا، وقت و نیروی مسلمین را صرف بحث های کلامی می کنند که خدایی ذهنی را برای آنان اثبات کنند. در حالی که انبیا آمدند خداجویی بشر را تقویت کنند و با تکیه بر حق طلبی و خداجویی انسان او را تعالی دهند. اما برخی به جای تعالی انسان او را تحقیر می کنند که خدا ندارند و از حقیقت بهره ای نگرفته اند و برای آنها باید خدا را اثبات کرد تا دیندار شوند، یعنی ناخود آگاه و در عمل خودشان را به جای خدا در ذهن بنندگان خدا جای می دهند.

نتیجه دیگر این می شود که احکام استنباطی خود را نیز با زور می خواهند به انجام رسانند، در حالی که قبول دارند که

امامت حضرت علی (ع) نصب خداوندی بوده است و پیامبر از ابلاغ آن اکراه داشت، بعد از ابلاغ هم نه پیامبر و نه علی (ع) برای اجرای آن به زور و تحمیل متوسل نشدند. به راستی چرا علی (ع) ۲۵ سال صبر کرد؟ چرا به زور این حکم الهی و نصب الهی را به تحقق در نیاورد؟ در حالی که امامت، اصل مذهب شیعه است و حمایت از امامت و ولایت به گفته خود آقایان از مبانی شیعیان است، چرا امام حسین (ع) در شب عاشورا اصحابش را به حمایت از خود وادار و حتی ترغیب نکرد، بلکه به آنها اعلام کرد از تاریکی استفاده کرده و به دیگر بلاد اسلامی بروند؟ آیا آقایان هم با مردم خود چنین عمل می کنند؟ یا برای اجرای یک حکم پوشش از همه ابزارهای حکومتی بهره می گیرند؟ آیا در همین جا تفاوت عقل و شرع

حسینی و غیر حسینی رانمی بینیم؟

آیا بهترینیست به جای ادامه این راه که جز به بن بست کشاندن جامعه و فاصله گرفتن مردم از دیانت و روحانیت فرجامی ندارد، آقایان به تجدیدنظر در مبانی فکری - راهبردی خود پرداخته و راه اسلام علی (ع) و امام حسین (ع) و توحید واقعی را در پیش گیرند و هم خود و هم جامعه را عاقبت به خیرکنند؟

مرحوم طالقانی آنچه را که در بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد انقلاب توحیدی، اسلامی و فردمی معرفی کرد. این روزها مردم انقلاب آشنا و وفادار به جمهوری اسلامی چنین زمزمه می کنند که عنصر توحیدی و مردمی در حال ضعیف شدن است و تنها عنصر اسلامی مانده، آن هم اسلام فردی و فرعی که به گفته مرحوم امام با روح قرآن، قانون اساسی و مصلحت مردم هماهنگی ندارد.

پی نوشت:

۱- تاریخ مشروطه کسروی، ص ۴۵۳، بخشی از یکی از نامه های بست نشینان حضرت عبدالعظیم به نمایندگان مجلس: «آی اهل اسلام آیا رواست که مملکت، مملکت اسلام و سلطان، سلطان اسلام و علماء، علمای اسلام و قانون، قانون محکم قرآن باشد، چهار نفر لامذهب به خیال فاسد و تمهیدات باطله، قانون اجانب را در مملکت اسلام جاری نمایند و حال آن که باوجودی سرور مسلم البته اختلاف و نزاع پیدا می شود و هرگز این امر عاقبت پیدا نخواهد کرد. پس شما به علاوه آن که عقل ایمان ندارید، عقل معاش هم ندارید و داد اسلام و عقل می زنید...»